



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا (۲) وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا (۴) وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا (۱۴) وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵)﴾

سوره مبارکه «شمس» که «علم بالغلبة» آن همین است که «یذكر فيها الشمس» همان طوری که در دو نوبت قبل بازگو شد در مکه نازل شد و با یازده سوگند شروع شد و فلاح و رستگاری انسان را در آگاهی از نفس و عمل به ملهمات نفس دانست و نمونه کسانی که از نفس خود غافل اند و اغراض و غرائز را روی ملهمات نفس ریختند و آن را دفن کردند و صدای خود را نشنیدند و طغیان کردند گرفتار عذاب الیم شدند و این سنت الهی همچنان باقی است.

یازده سوگند در این سوره مبارکه ارائه شد که بازگشت این یازده سوگند به یک سوگند است؛ زیرا یا به فعل خدا قسم خورده شد یا به فعل و فاعل. آنجا که به فعل به تنهایی سوگند یاد شد در جای دیگر اشاره شد به اینکه این فعل فاعلی دارد؛ اگر به آفتاب و درخشش آفتاب سوگند یاد کرد و اگر به ماه که در تلو آفتاب حرکت کرد به

دنبال آن بود سوگند یاد کرد و اگر به روز روشن و روشنگر اشیاء سوگند یاد کرد و اگر به شبی که پرده روی اشیاء می پوشاند سکوت و آرامش را به همراه دارد سوگند یاد کرد، در بخش بعدی فرمود: ﴿وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾. در نظام سپهری غیر از آسمان و غیر از زمین و غیر از انسانی که مستخدم اشیای دیگر است و اشیای دیگر را به خدمت می گیرد چیزی دیگر خلق نشد. فرمود آفریدگار آسمان، آفریدگار زمین، بنیان گذار نفس آفرینی و تسویه نفس یعنی خدا؛ پس شمسی که جزء سماء است، قمری که جزء سماء است، لیل و نهاری که از مجموعه حرکت زمین به دور شمس است همه اینها زیر مجموعه ﴿وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا﴾ است. بازگشت این یازده سوگند به یک سوگند است خدا و کار او. قسم به خودش و به کار خودش! ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ﴾^۱ فیض او واحد است و کل جهان را تأمین می کند.

مطلب دیگر آن است که شمس همیشه ضحا دارد نظیر قمر نیست، اما برای مردم همیشه بهره وری از ضحای شمس میسر نیست. ذات اقدس الهی «دائم الفیض و الفوز علی البریة» است «بَاسِطُ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ»^۲ است اما هر شب شب قدر نیست، هر شب ليله جمعه نیست، هر روز روز جمعه نیست، هر روز عید فطر و عید قربان و اعیاد پربرکت و عید غدیر نیست. همان طوری که از این مثل می شود به آن مثل پی برد در حقیقت این ذاتی بالعرض است، این طور نیست که شمس ذاتاً نیر باشد. نه سابقه نیری دارد نه لاحق نیری. سابقه آفتاب یک مشت دود و گاز بود و لاغیر، لاحق او هم این چنین است؛ این طور نیست که شمس همیشه شمس بود و همیشه شمس می ماند. آن روزی که فرمود: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾^۳ ذات اقدس الهی برای آسمان سازی، تسطیح آسمانها، تسطیح نظام سپهری آفریدن این میلیاردها ستاره های ثابت و سیار، کوچک و بزرگ اینها یک مشت دود و یک مشت گاز

۱. سوره قمر، آیه ۵۰.

۲. المصباح للکفعمی (جنة الأمان الواقیة)، ص ۶۴۷.

۳. سوره فصلت، آیه ۱۱.

بودند این طور نبود که شمس همیشه شمس باشد. یک مشت دود را یک مشت گاز را ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾ به این صورت لَوْلَوْ لَآ درآورد. بعد هم ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾^۱ او را تعقیب می‌کند ﴿يَوْمَ تَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾^۲ او را تعقیب می‌کند؛ پس اینها هم مسبوق به کدري و گازی و خامی و خاموشی‌اند هم ملحق به تیرگی و تاریکی، چیزی در عالم بالذات روشن نیست مگر «الله» که ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است؛ لکن همین شمس که بالعرض نوری پیدا کرد این نور را موقتاً دارد. ضحا بودن برای ما ضحا است، صبح بودن و غروب بودن و نیمروز بودن برای ما فرق می‌کند و گرنه این شمس آن نور خود را که باید داشته باشد به اندازه لازم تا شمس است دارد، تا در زمان و زمین فیض الهی هست این ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ هست؛ از آن طرف فرقی نیست «وَلَيْسَ عِنْدَ رَبِّكَ صَبَاحٌ وَلَا مَسَاءٌ»^۳ بامداد و شامگاه لیل و نهار سال و ماه زمان و زمین در حرم امن فیض و فوز خدا نیست، تفاوت در اینجا است.

درباره شمس، اگر کسی شمس شد می‌تواند دائماً از ضحای او استفاده کند و اگر کسی الهی شد می‌تواند از «دائم الفیض» بودن او طرفی ببندد و بهره‌برداری کند و غیبتی نداشته باشد و غایب نباشد. ذات اقدس الهی این راه را نشان داد، مرحوم شیخ مفید (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف /مالی نقل می‌کند که اگر کسی ایمان آورد در بخش اعتقاد موحد ناب بود و عمل صالح هم به دنبال آن عقیده صائب بود؛ یعنی در بخش اعتقاد موحد محض، در بخش عمل صالح مؤمن صرف، چنین کسی وارد ملکوت عالم می‌شود،^۴ در آنجا «وَلَيْسَ عِنْدَ رَبِّكَ صَبَاحٌ وَلَا مَسَاءٌ».

۱. سوره تکویر، آیه ۱.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۴.

۳. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۷۶.

۴. الأمالی (للمفید)، النص، ص ۱۸۴.

پس اولین مطلب آن است که بازگشت این یازده سوگند به یک سوگند است و آن خداست و فیض خدا که به تبع خداست.

مطلب بعدی آن است که درست است که به آسمان سوگند یاد کرد اما ﴿وَمَا بَنَاهَا﴾ هست؛ چون این «ما» در این قسمت‌ها موصوله است نه مصدریه و مانند آن. سوگند به آسمان و بانی آسمان. مستحضرید که هر فاعلی از فعلش بالاتر است؛ یک بیان نورانی است که هر فاعلی از فعلش بالاتر است: «خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ»، «خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ مُعْطِيهِ»^۱ «وَشَرٌّ مِنَ الشَّرِّ جَالِبُهُ»^۲ بدتر از هر گناهی گناهکار است بهتر از هر کار خوبی و اطاعتی آن مطیع است؛ زیرا فعل اثر مؤثر است و مؤثر قوی‌تر از آن است، فعل اثر فاعل است و فاعل سبب اوست و هر سببی از اثرش بالاتر است.

ساختار عالم خلقت و آسمان و زمین اثر خداست یقیناً ذات اقدس الهی بالاتر از اوست، این نیازی به گفتن ندارد ولی در تبیین اینکه سوگند به «الله» مهم‌تر از سوگند به عالم است برای تبیین مسئله بی‌اثر نیست. ﴿وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا﴾ این «ما بَنَاهَا» مهم‌تر از سماء است، ﴿وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا﴾ این «ما طَحَاهَا» بالاتر از خود ارض است و مانند آن. بازگشت این یازده سوگند به خداست و کار خدا و غیر از خدا و کار خدا چیزی در عالم نیست؛ حالا گاهی ظاهر است گاهی باطن، گاهی مخفی است گاهی علن.

مطلب بعدی آن است که در برابر این یازده سوگند جواب قسم آیا ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا است که معروف بین اهل تفسیر است؟ یا آن طوری که جناب زمخشری فکر می‌کند این ﴿قَدْ أَفْلَحَ﴾ نتیجه

۱. تحف العقول، النص، ص ۵۷.

۲. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۱۴۲.

آن ﴿فَالْتَمَهَا﴾ است جواب قسم نیست.^۱ جواب قسم این است که خدای سبحان همواره بر این است که ظالم را سر جایش بنشانند چه اینکه نسبت به قوم ثمود ﴿فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا﴾؛ این ﴿فَدَمْدَمَ﴾ یعنی عذاب مستمر و مداوم به حیات هر ظالمی خاتمه می‌بخشد، آیا این است یا آن؟ ولی سخن جناب زمخشری نمی‌تواند تام باشد. تناسب ایجاد می‌کند که مسئله اخلاق که مهم‌ترین رکن تمدن‌سازی یک ملت است؛ زیرا همان طوری که بارها به عرض شما رسید تمدن یک ملت در تدین یک ملت است. مدنیت را اسلام آورد و یترب را مدینه کرد، جهان جاهلی را عقلانی می‌کند، ایران زرتشتی را موحد می‌کند، عثمانی غیر موحد را موحد می‌کند، شرقی و غربی غیر موحد را موحد می‌کند، این کار قرآن کریم است کار الهی است که نه کاری است خرد. این اساس کار است و برای همین هم قرآن کریم نازل شده است. فرمود اصلاً نازل شده است که شما را بالا ببرد و برنامه رسمی دین هم ﴿وَوَعَلَّمَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۲ است از یک سو؛ ﴿وَوُعِزَّهُمُ﴾ است از سوی دیگر، ﴿وَوَعَلَّمَهُمُ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْلَمُونَ﴾^۳ که بار عمیق علمی دارد از سوی دیگر؛ یعنی ما ره‌آورد تازه‌ای از راه وحی داریم که نه تنها نمی‌دانید نمی‌توانید آنها را یاد بگیرید و انسان یک موجود ابدی و غیر است و بارها روشن شد که انسان مرگ را می‌میراند و دین حریم شخصی انسان است، ما هستیم برای ابد؛ منتها از دیاری به دیاری، از عالمی به عالمی، از منطقه‌ای به منطقه‌ای؛ انسان یک موجود غیر است چون مظهر ﴿الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ است. بیان نورانی امیر بیان(علیه السلام) این است که «وَلَكِنَّكُمْ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ تَتَقَلَّبُونَ»^۴ از دنیا به برزخ، از برزخ به ساهره معاد، از ساهره معاد بعد از سؤال و جواب عبور از صراط - إن شاء الله - به بهشت و برای ابد.

۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۷۶۰.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

۴. الأمالی (للطوسی)، النص، ص ۲۱۶.

در جریان دوزخ اگر مختصر بحثی درباره خلود و ابدیت او باشد درباره بهشت ابداً سخنی از ابدیت او و نقدی در ابدیت او و ابهامی در ابدیت او و تزلزلی در ابدیت او نیست، ما هستیم برای ابد. انسانی که موجود ابدی است رهتوشه ابد می‌خواهد رهتوشه‌ای که زمینی باشد یا زمانی ابدی نیست. رهتوشه‌ای که منزّه از زمینی و زمانی است، نه از زمین برخاست نه در زمان جا دارد و آن محصول تربیت انبیا و اهل بیت (علیهم السلام) است او ابدی است. فرمود این فلاح جان، تربیت روح، نزهت روح، آلوده نساختن روح، پاکدامنی روح، پرواز روح نتیجه این یازده سوگند است.

در سوره مبارکه «نحل» فرمود انسان مهمانی دارد و میزبانی، انسان با دست تهی و قلب تهی و جان خالی خلق نشد با سرمایه خلق شد. در این بخش فرمود: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ سه تا ضمیر «ها» به خود نفس برمی‌گردد، نه او را جاهل آفرید نه کلیاتی که سودمند نیست به او آموخت آنچه به نفع اوست به او گفت آنچه فجور او و تقوای اوست به او گفت. این سه تا ضمیر «ها» هر سه به نفس برمی‌گردد ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ نه «فَأَلْهَمَهَا الْفُجُورَ وَ أَلْهَمَهَا التَّقْوَى» چه چیزی بد است چه چیزی خوب است را به او نگفت، چه چیزی برای او بد است چه چیزی برای او خوب است در درون او نهادینه کرد؛ این سرمایه را به او داد. پس این علم میزبان است وقتی انسان وارد حوزه یا دانشگاه یا مجامع و مراکز علمی دیگری می‌رود مهمان دعوت می‌کند آن را در سوره مبارکه «نحل» فرمود: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ نه از مبین خبر دارید نه از بین، نه از نظری مستحضرید، نه از بدیهی تا استدلال کنید و از بدیهی به نظری پی ببرید. اول بدیهیات را می‌فهمید که آتش گرم است، دو دو تا چهار تا است، کل بزرگ‌تر از جزء است، این بدیهیات را

می‌فهمی، بعد از بدیهی به نظری سفر می‌کنید فکر می‌کنید عالم می‌شوید کم‌کم، تا بدیهیات شما چقدر و نظریات شما چقدر و پی بردن از بین به مبین چقدر! همه اینها مهمانان نفس هستند. ما باید علمی تهیه کنیم که با میزبان بسازد یعنی با الهام فجور و تقوا بسازد که نه بیراهه برویم نه راه کسی را ببندیم، این هم یک مطلب.

آنچه به عنوان مهمان است اگر ملکه و دیرباب نشد، ممکن است که در دوران سالمندی از یاد ما برود: ﴿وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلًا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾^۱، گرفتار نسیان و فراموشی و مانند آن بشود یا اگر تامة موت فرا رسید این علوم مهمان را از یاد انسان برود؛ اما اگر در درون هر کسی بخواهند بررسی کنند صاحبخانه فراموش شدنی نیست، صاحبخانه برای همیشه هست و این صاحبخانه را ما باید گرامی بداریم و انبیا آمدند که هم صاحبخانه را به ما بفهمانند، یک؛ و این را شکوفا کنند، دو؛ و نگهداری بکنند، سه؛ و از هر گونه نقص و عیب برهانند، چهار؛ به ما بگویند شما مسئول حفظ صاحبخانه هستید، پنج؛ ﴿وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ﴾^۲ این است.

بنابراین آنچه را ذات اقدس الهی در این سوره به ما فهماند اختصاصی به یک زمان و زمین ندارد یک اصل کلی است به خودش سوگند یاد کرد. سایر سوگندهایی هم که در بخش‌های دیگر آمده به همین اصل تحلیلی برمی‌گردد. جریان قوم ثمود گاهی به تنهایی ذکر می‌شود گاهی هم با قوم عاد و جریان فرعون ذکر می‌شود چه اینکه در سوره مبارکه «فجر» قبلاً گذشت که بعد از سوگند یاد کردن: ﴿وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾ با اینکه نامی از آفریدگار فجر و لیالی و شفع و وتر و لیل نیامده، فرمود: ﴿هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ﴾؛ عقل را می‌گویند حجر برای اینکه انسان را از بدی باز می‌دارد و انسان را تحجیر می‌کند و حجر است منع است از یک سو؛ صاحبان عقول را «أولی التَّهَى» می‌گویند برای اینکه انسان را از زشتی نهی می‌کنند از سوی دیگر. وقتی

۱. سوره حج، آیه ۵.

۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱.

سخن از فجر و لیالی عشر و شفع و وتر و ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾ شد فرمود این قسم مهم است، این یازده قسمی که در سوره «شمس» آمده که بازگشت همه یازده قسم به یک قسم است و آن خداست، یقیناً ﴿هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ﴾.

در سوره «فجر» فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ﴾^۱ گاهی از ماضی سخن می‌گوید گاهی از مستقبل حرف می‌زند. در سوره «فجر» فرمود که به عاد آن کار را کرد ﴿إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ﴾^۲ آن کار را کرد، به ثود آن کار را کرد به فرعون ﴿ذِي الْأَوْتَادِ﴾^۳ آن کار را کرد. در همین سوره مبارکه «شمس» هم فرمود به ثود آن کار را کرد، این درباره گذشته. درباره آینده هم به صراحت اعلام کرد که ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾^۴ خدا در کمین است که نفس ظالم، نفس ثودی‌ها، نفس عادی‌ها نفس فرعون‌ها را قبض کند ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ در کمین است. خدای سبحان در عین حال که با هر چیزی در هر زمان و زمینی هست تا ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾^۵ این اصل جامع است که جزء قانون اساسی است، جزء «جوامع الکلم» است. دو تا معیت دارد: یکی نسبت به تبهکاران، یکی نسبت به پرهیزکاران. پس یک معیت جامع دارد که ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛ یک معیت لطف و صفا و وفا و رحم و عنایت دارد که ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ «إِنَّ اللَّهَ مَعَ كَذَا مَعَ كَذَا» این نسبت به ﴿وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرُكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴾ با مؤمنین است که اینها را کمک کند. یک معیت ثالثه است که با کفار است که چه وقت اینها می‌لغزند که اینها را از پا در بیاورد این ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ کمین تبهکاران است؛ گرچه با تبهکار است با پرهیزکار است ﴿هُوَ مَعَكُمْ﴾ اما این معیت، معیت سوم تعقیبی است آن معیت دوم ترحیمی و احسانی است آن اولی معیت جامع

۱. سوره فجر، آیه ۶.

۲. سوره فجر، آیه ۷.

۳. سوره فجر، آیه ۱۰.

۴. سوره فجر، آیه ۱۴.

۵. سوره حدید، آیه ۴.

الكلم است که معیت قیومی است. ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾. ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾^۱ هم حضور دارد هم منزّه از نسیان و سهو است. فرمود: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ چرا؟ چون او علم محض است، اگر علم محض بود نسیان فرض ندارد.

وقتی هشام وارد محضر امام صادق (سلام الله علیه) شد حضرت فرمود: «أَتُنَعْتُ اللَّهَ؟» ذات اقدس الهی را نعت می‌کنی؟ عرض بله از شما یاد گرفتم خدا را وصف می‌کنم. حضرت فرمود: «هَاتِ» خدا را وصف بکن! عرض کرد: «هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ». حضرت فرمود: «هَذِهِ صِفَةٌ يَشْتَرِكُ فِيهَا الْمَخْلُوقُونَ» خدا سمیع است دیگران هم سمیع هستند خدا حی است دیگران هم حی هستند خدا علیم است دیگران هم علیم هستند! عرض کرد پس چه بگوئیم؟ فرمود نگو علیم است فرمود بگو: «هُوَ نُورٌ لَا ظُلْمَةَ فِيهِ وَ حَيَاةٌ لَا مَوْتَ فِيهِ وَ عِلْمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ وَ حَقٌّ لَا بَاطِلَ فِيهِ»^۲ او علم است او حیات است او نور است اگر چیزی حقیقت او علم بود نسیان فرض ندارد، حقیقت او حیات بود موت فرض ندارد حقیقت او نور بود خاموشی فرض ندارد.

بنابراین هم در آن جامع الکلم که فرمود: ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ این معیت قیومه او تخلف‌ناپذیر است، هم در معیت رحیمیه او که فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ «إِنَّ اللَّهَ مَعَ كَذَا مَعَ كَذَا» تخلف‌ناپذیر است، هم درباره تبهکاران که فرمود: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾.

بنابراین آنچه ذات اقدس الهی در این سوره بیان کرد آن هدف اصلی قرآن کریم است که جامعه بخواد متمدن بشود باید متدین بشود. تدین او در این است که به آن اصل خود و ساختار خلقت خود و به میزبانی میزبان خود حرمت بنهد و علمی و ره‌آوردی از بیرون بیاورد که با میزبان بسازد یعنی چیزی یاد بگیرد که با فجور و تقوای او

۱. سوره مریم، آیه ۶۴.

۲. التوحید (للصدوق)، ص ۱۴۶.

آشنا باشد که چه چیزی برای او فجور است چه چیزی برای او خوب است و با این سوگند الهی که ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ هماهنگ باشد و چون در بخش پایانی این کار فرمود خدا هیچ هراسی ندارد، انسان باید هراسناک باشد از کسی که هیچ هراسی ندارد هر کاری بخواهد قادر است و جز خیر و عدل محض چیزی از او صادر نخواهد شد از خیر محض هم جز نکویی نآید که امیدواریم ذات اقدس الهی آن توفیق را به همه ما مرحمت کند که هم حُسن فعلی داشته باشیم هم حُسن فاعلی داشته باشیم. خدا به جان ما سوگند یاد کرد؛ این نفس ﴿وَمَا سَوَّاهَا﴾ که مخصوص نفس پیغمبر یا نفس امام و نفس اولیای الهی نیست، به جان ما سوگند یاد کرد و کسی که جان ما را آفرید همان طوری که به آسمان و آسمان‌ساز، به زمین و زمین‌ساز به شمس و شمس‌آفرین به قمر و قمرآفرین سوگند یاد کرد بعد از آن تحلیل ارجاع سوگندهای یازده‌گانه به یک سوگند، در جریان نفس که بالصراحه فرمود: ﴿وَوَيْلٌ لِّلنَّفْسِ وَ مَا سَوَّاهَا﴾ اگر به جان ما سوگند یاد کرد ما این جان را طاهر نگه نداریم که لااقل بیارزد که خدا به آن سوگند یاد کند.

«غفر الله لنا و لكم و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته»